

با سلام و تشکر از اینکه دعوت ما را پذیرفتید خواهشمندم خودتان را برای مامعرفی کنید

زهرا اسماعیلی هستم فرزند جانباز ۴۰ درصد اهل تهران دانشجوی دندانپزشکی ورودی سال ۹۱

زمانی که پدرتان جانباز شدند آیا شما به دنیا آمده بودید؟ از خاطرات کودکی خود بگویید.



پدر من قبل از ازدواج با مادرم در سن ۱۴ سالگی جانباز شدند. پدر من از آن دسته جوانانی بود که بادستکاری شناسنامه و بالا بردن سن خود وارد جبهه شد و وقتی من به دنیا آمدم ۷ سال از جانبازی اش گذشته بود. همه کسانی که آن زمان در جبهه حاضر شدند و در جهاد اصغر شرکت کردند یک سری ویژگی هایی داشتند که خاص خودشان بود. پدر من هم آزادمنش بود و ما را هم آزادوار تربیت کرد. به گونه ای که ما هر چیزی که می خواستیم، خودمان انتخاب می کردیم از مسائل کوچک گرفته تا دین و رفتار و نوع زندگی. البته با نظارت ایشان و این چیزی است که من فکر میکنم بی ارتباط به سابقه ایشان نیست.

انگیزه شما از انتخاب این رشته چه بوده است؟

من دندانپزشکی می خوانم البته انگیزه من هم مادی است وهم معنوی. امثال من که وارد علوم تجربی میشوند بیشتر روی داروسازی و پزشکی فکرمی کنند اما علت اینکه من چرا به جای پزشکی بیشتر به دندانپزشکی گرایش داشتم به این خاطر بود که من یک خانم هستم ودوست دارم در کنار درسم و خدمت به جامعه شرایطی داشته باشم که بتوانم نقش خود را به عنوان مادر و همسر هم ایفا کنم.

برنامه ریزی تحصیلی شما برای قبولی در این رشته چه بود؟

من ازدوران راهنمایی در مدارس نمونه دولتی درس می خواندم و دانش آموزان این مدارس همیشه نسبت به بچه های مدارس عادی وحتى غیرانتفاعی از لحاظ درسی در سطح بالاتری قرار دارند. از اینرو احتیاجی به شرکت در کلاسهای آموزشی نبود. ما باهمان برنامه مدرسه پیش رفتیم وقبول شدیم البته چون جانبازی پدر من زیر ۵۰٪ بود سهمیه به من تعلق نگرفت وقط سهمیه ای مانند فرزندان هئیت علمی جهت جابجایی به من تعلق گرفت. و از دندانپزشکی بابل به این دانشگاه منتقل شدم.

از خاطرات خود برایمان بگوئید.

خاطره خیلی زیاد است ما در دانشگاه خیلی خاطرات شیرینی برای خودرقم زدیم چون بعضی ها وارد دانشگاه می شوند فقط درس می خوانند و ارتباط گسترده ای با محیط برقرار نمیکنند همه خاطراتشان در درس خلاصه می شود. ولی ما چون درتشکل های مختلف وارد شدیم و با دانشکده های مختلف ارتباط گرفتیم کل دوران تحصیل برای ما خاطره بوده است. درس خواندن هم برای ما جذاب تر بود.

فعالیت های فوق برنامه شما در چه زمینه هایی بوده است؟

من در کانون قرآن و عترت و بسیج دانشجویی و تاحدودی در نهاد رهبری بودم . در بسیج مدتی سمت معاونت سیاسی و مدتی سمت معاونت فرهنگی واحد خواهران رابه عهده داشتم .مثلا در زمان انتخابات سال ۸۸ در معاونت سیاسی بودم و فعالیت های سیاسی داشتم . بورد درست می کردیم، مطالب نشریه را آماده می کردیم برای دانشجویها روشنگری می کردیم . در کانون قرآن هم دوبار دانشجویها را مشهد مقدس بردیم وقتی در معاونت فرهنگ بسیج بودم برای جشن جدید الورودها برنامه ریزی می کردیم و هر سال من مجری جشن جدید الورودی های ستاد شاهد و ایثارگر بودم.

حمایت دوستان و خانواده در تحصیل شما چقدر بوده است؟



چون من در خوابگاه نبودم محیط آرامش بخشی که در آن دغدغه ای نداشته باشم و بتوانم به راحتی درس بخوانم به لطف خانواده برایم مهیا بود. من معمولا انفرادی درس می خواندم اما دوستی با چند نفر که آنها هم به درس خواندن اهمیت می دهند رقابت سالمی برایم ایجاد می کرد .

کمی راجع به خانواده تان بگویید . چند

فرزند هستید؟

ما سه فرزندیم یک خواهر ۳ ماهه دارم خواهر دیگرم ازدواج کرده و من فرزند اول خانواده هستم .

هدف شما در زندگی چیست؟ و از لحاظ

اعتقادات مذهبی چگونه هستید؟

من اعتقادات مذهبی ام را از دانشگاه

دارم. چون همانطور که به شما گفتم در مدارس نمونه دولتی درس خواندم و در این مدارس بچه ها فقط از نظر آموزشی مورد توجه قرار میگیرند و آموزشی راجع به مذهب به آنان ارائه نمیشود . من آموزه های مذهبی ام را از بچه های خوب بسیج دانشجویی دارم و در کنار آنها بچه های کانون قرآن و نهاد رهبری که اطلاعات مذهبی را رایگان در اختیار بچه ها قرار می

دهند. حتی چادری که الان سرمن است از سر دوستی با این بچه ها از اردوی راهیان نور که سال ۸۸ پا گرفت دارم. از آن موقع هم خدا کمک کرده تا سعی کنم نسبت به همه کسانی که داعیه دار دین داری دارند جلوتر باشم واحکام رارعايت کنم . هدف من درزندگی رسیدن به تعالی است. دوست دارم به عنوان یک خانم تحصیل کرده درجامعه طوری ایفای نقش کنم که دردرجه اول خودم بدانم مثمر ثمر بودم وبعد هم بقیه این موضوع را احساس کنند.

آیا در فعالیت های پژوهشی شرکت داشته اید؟

خیلی دوست داشتم شرکت کنم اما محیط پژوهشی طوری نبود که بچه های مذهبی را خیلی بپذیرند . کانون پژوهش واستعدادهای درخشان و..... یک سری اعتقادات خاصی دارند . البته بچه های مذهبی هم می توانند خودشان بروند با استاد صحبت کنند و پژوهش و تحقیقات انجام دهند . من در دبیرستان فعالیتهای تحقیقاتی زیادی میکردم و همیشه هم تحقیقات جدید و از منابع انگلیسی بود ولی چون خیلی تاثیری روی درس و تحصیلم نداشت و برای کنکور به دردم نمی خورد به سراغ درس رفتم . اما این رویه دردانشگاه متفاوت است وکاش وارد کارهای پژوهشی و تحقیقات می شدم.

چه توصیه ای برای دانشجویان دارید؟

دانشجوها سعی کنند ازاین امکانات که دیگر هیچ وقت در اختیار شان نیست مثل اساتید دلسوزو دوستان خوب استفاده کنند از تجربیات و دانسته هایشان ، فوق برنامه های درسی ومذهبی دانشگاه و تابعداز فارغ التحصیلی فقط در زمینه تحصیلی خود متخصص نباشند و با یک دانش آموز فرق داشته باشند .

شما به عنوان فرزند جانباز چه توقعی از جامعه دارید؟

من خودم همیشه که از پدرم می پرسم می گوید من هیچ توقعی از جامعه ندارم چون ما برای رضای خدا به جنگ رفتیم و واقعا پدر من این صحبت را عملا هم نشان داد و تا زمانی که ریه اش مشکل پیدا نکرده بود بنیاد جانبازان هم نمی رفت و از مزایایی هم استفاده نمی کرد . ما اجرومزدی نمیخواهیم ولی مردم یادشان باشد زمانی این افراد جانفشانی کردند و اگر نمی دانند عقیده آنها و انگیزه آنها چه بوده به دنبالش بروند تا بفهمند این عقیده مقدس چیست چون بعضی ها بی اطلاع هستند وبه عقیده آنها احترام نمی گذارند . ولی اگر دیدند این عقیده مقدس است طوری زندگی کنند که این دین را ادا کنند

فکر می کنید نگاه جامعه به شما چگونه است و افراد جامعه از شما چه توقعی دارند؟

افراد جامعه خیلی توقع دارند ما یادمان برود چنین چیزی بوده چنین کسانی آمدند و رفتند و حقی به گردن بقیه دارند.

مثلا درمورد همین سهمیه ها من دندانپزشکی بابل قبول شدم و خدا را شکر می کنم این امکان برای من فراهم شد تا بیایم ودرکنار خانواده ام ادامه تحصیل دهم و در واقع هیچ فرقی باکسی که پدرش استاد دانشگاه است و از امکانات و سهمیه هئیت علمی استفاده می کند ندارم ولی ما به عنوان مجرمانی که حقی را به نا حق برایشان در نظر گرفته اند شناخته می شویم ولی کسانی که پدرشان در دانشگاه هئیت علمی است درآمدهش خوب است و در اجتماع پذیرش دیگری دارد با وجود این همه امکانات باز هم از سهمیه استفاده می کند با افتخار می گوید هئیت علمی هستم .از لحاظ الگو بودن هم این توقع

در جامعه وجود دارد.

شما تا چه اندازه فکری می کنید توانسته اید الگو باشید؟

در حدی که خودم می توانستم و شرایطم اجازه می داد.

با توجه به اینکه شما جنگ را لمس نکردید اگر پدرتان چیزی راجع به جنگ ونحوه جانبازی خود تعریف کرده برای ما بگویید.



اجازه بدهید من جور دیگر جواب دهم من جنگ را زمانی که خودم اردوی راهیان نور رفتم بیشتر لمس کردم طوری که عید سال قبل به عنوان خادم الشهداء به دو کوهه رفتم با این که نه جنگ بود ونه فضای نابسامانی وجود داشت اما خودم رادر آن شرایط در نظر گرفتم ودیدم آنها چه امتحان بزرگی را با موفقیت از سر گذرانده اند و ما چقدر در سطوح پایین تری هستیم و چقدر راه داریم که به آنها برسیم مثلا من به عنوان خادم الشهداء خودم را خیلی موفق نمی دانم چون از جارو کردن آنجا خسته شده بودم و حالا فکر کنید تحمل تیرباران ها وبمباران ها چقدر سخت تر است.

من دراین اردوها از شرایط جنگ پرسیدم و گفتند تعداد کسانی که درجنگ شرکت کردند خیلی کم بودند و کسانی که رفتند امتحان بزرگی را پس دادند . بیشترین خاطره ای که از پدرم یادم است همین درک بچه های آن زمان از جنگ و رفتن به جبهه بوده .

با سپاس و تشکر از وقتی که به ما اختصاص دادید.